

## شاپور جورکش

### رؤیا و چهره‌ی پنهان

نامه به سرزمین رؤیا می‌نویسم امروز که... وقتی که مرده‌ای تو، دیگر چه مرده‌ای؟ مرگ؟  
حضرت اجل چه می‌بافی؟  
غریب غربتِ پاریسی، خواهر شیرازی‌م! چه بازی که تو با مرگ کرده‌ای که هنوز صدا  
صدای شُرُشُر.  
سه بار مرده‌ای و بازگشته‌ای:

یک‌بار زنی کتابی خرید: آهنگ دیگر از آتشی که تقدیم نامه‌اش  
به خط منوچهر. برای تو بود. کنار بساط ناصر خسرو. کنار داروهای قاچاق ناصر خسرو.  
گویا به خانه‌تکانی‌ها، زنی که با تو در تهران کتاب‌هایت را حراج، گفته بود شوهرم مرده!  
باری دگر دو سال پیش چو انداختند دریا مرده. صدای شُرره می‌آمد که من هنوز هیبت  
دریا را... دورادور.

و حالا! دیگر کسی مرگ تو را باور نمی‌کند. خوشا دریا. نیکا چهره‌ی پنهان رؤیا. وقتی  
که با آن چهره‌ات می‌آیی. با چهره‌های تماشا می‌آیی. می‌خندی بی‌ریش. ریشخند می‌زنی بر  
مرگ‌های تقدیمی. تقویمی.

## شاپور جورکش

### امشب

امشب  
با دام دام و هلهل شاباش  
رقصان میانه‌ی میدان‌ام  
عروسم - دامادم  
گردنبند،  
تن،  
آویزه‌ی طناب و جرّاتقال.

سالار مغنیان!  
آوازی بگو. بخواند غلیواژ  
مرهمت آزارِ چوب و طناب

ولی‌هایِ کنّ

نشاطِ باور باد می‌دهند  
غوغائیان به تماشایِ امّا، افسوس.

امشب  
رقصانِ قنّاره‌ها  
تا سه شباروز چرخانم  
آزار بسته، بسته  
مست  
در جماعِ جماعت  
شریانِ سرّخی  
از

دامانم  
فروغ،

فرو ریزان.

حالا با دام دامِ جماعی  
نقلی بده

بادامی،  
سورچرانیِ غوغا را و  
بخوان!

«من مریم مسیحا» را.  
بخوان غلیواژم  
داوود کن  
طنین کن فیکون،  
سرنا را!

۲۱ مارس ۲۰۱۲